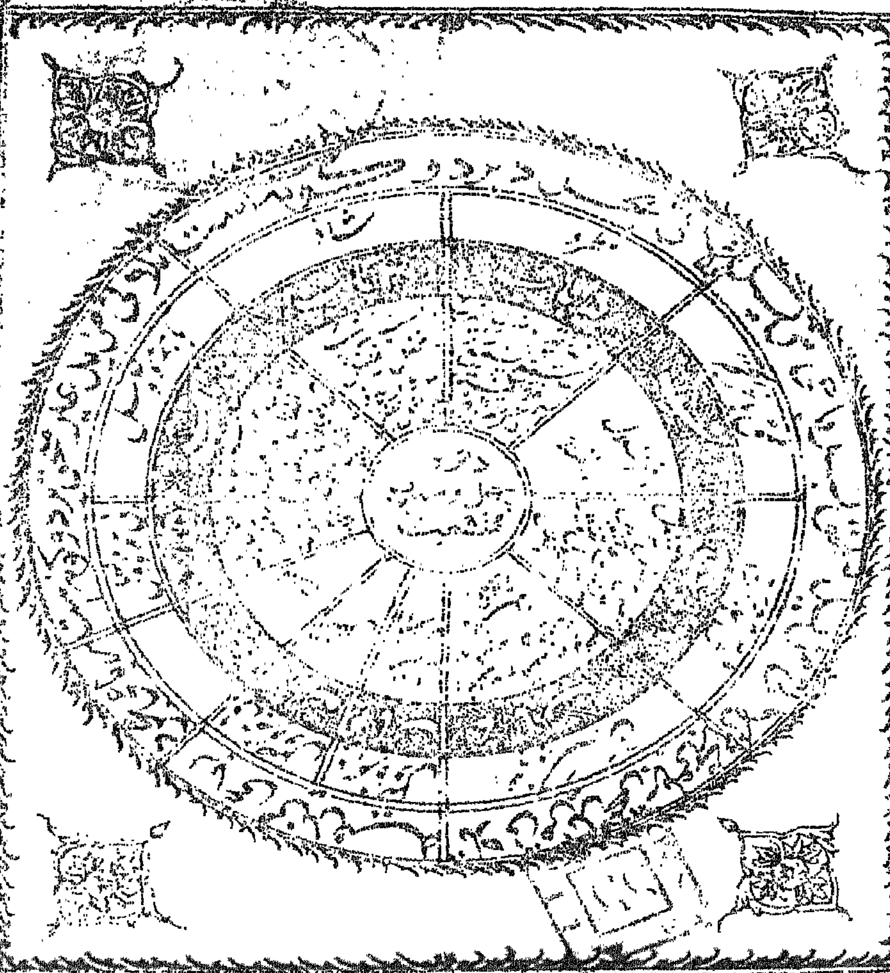
الحمدلله که از مجموعهٔ جفر



نسخهٔ منتخب مطبعهٔ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد و آله
واصحابه اجمعین بدان رزقک الله تعالی فی الدارین که جمله
افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب حروف اصلی بر
دو گونه است ثلاثی و رباعی اما ثلاثی آن باشد که در ماضی
او سه حروف اصلی باشد چون نصر و ضرب و رباعی آن باشد
که در ماضی او چهار حروف اصلی باشد چون بعثر و

است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد

دوم مزید که در ماضی او حروف زائد نیز باشد تا آنکه در حروف

نیز پیدا گوید است یکی ثلاثی که بوزن او شنیده

که وزن او کمتر آید اما ثلاثی در پنج باب است

باب اول فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

نَصَرَ یَنْصُرُ نَصْرًا یاری کردن نُصِرَ یُنْصَرُ نَصْرًا فهو ناصر

وذاک منصور الامر منه اُنْصُرْ والنهی عنه لا تَنْصُرْ

الظرف منه مَنْصَر

مَنْصَرانِ ومَناصِر

مِنْصَر مِنْصَرانِ ومَناصِر

افعل التفضیل منه اَنْصَر والمؤنث منه نُصْری

اَنْصَرانِ واَنْصَرون ونُصْریانِ ونُصْرَیات

النَّصْر یاری کردن القتل کشتن الدخول در آمدن الخَتْن ... جستن

باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ بفتح العین فی الماضی وکسر العین فی الغابر

الكريمان كريمان والجمع منها اكرمون واكارم وكرم وكريمات عطف على الالف
پاكيزه شدن القرب نزديك شدن البعد دور شدن الكثرة بسيار شدن
اما شاذ آنكه وزن او كمتر آيد آنرا سه باب است باب اول فعل يفعل
چون الحسب والحسبان پنداشتن تصريفه حسب يحسب حسبانا و
فهو حاسب وحسب يحسب حسبا وحسبانا فهو محسوب الامر منه احسب والنهي
لا تحسب الظرف منه محسب والآلة منه محسب ومحسبة ومحساب وتثنيتها محسبان
ومحسبتان الجمع منها محاسب ومحاسيب افعل التفضيل منه احسب المؤنث منه حسبى
وتثنيتها احسبان وحسبيان والجمع منها احسبون واحاسب وحسب وحسبيات
بدانكه صحيح ازين باب جز حسب يحسب ونعم ينعم ديگر نيامده است النعمة خوش عيش
شدن باب دوم بر وزن فعل يفعل بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر
بدانكه صحيح ازين باب جز فضل يفضل ديگر نيامده است وبعضي حضر يحضر نعم
ينعم نيز ازين باب گويند چون الفضل افزون شدن وغلبه كردن تصريفه
فضل يفضل فضلا فهو فاضل وفضل يفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل
والنهي عنه لا تفضل الظرف منه مفضل والآلة منه مفضل ومفضلة ومفضال
وتثنيتها مفضلان ومفضلتان الجمع منها مفاضل ومفاضيل افعل التفضيل

أَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى وتثنيتهما أَفْضَلانِ وفُضْلَيانِ والجمع منهما أَفْضَلُون وأَفاضِلُ وفُضَل وفُضْلَيات الحضور حاضر شدن باب سوم بر وزن فَعَلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي وفتحها في الغابر بدانكه هر ماضى كه مضموم العين باشد مستقبل او نيز مضموم العين آيد كردر حرف حلق از فعل عين او واو مانند گذشت سكاد چون الكَوْدُ والكَيْدُ وَدَّة خواستن نزديك شدن تصريفه كاد يكاد كَوْدًا وكَيْدًا وكاد وكَيْدًا يكاد كَوْدًا وكَيْدًا وَدَّة فهو كائِدٌ الامر منه كُدْ والنهي عنه لا تَكُدْ الظرف منه مَكادٌ والآلة منه مِكْوَدٌ ومِكْوَدَة ومِكْوادٌ وتثنيتهما مَكادانِ ومِكْوَدانِ والجمع منهما مَكاوِدُ ومَكاوِيدُ افعل التفضيل منه أَكْوَدُ والمؤنث منه كُودَى تثنيتهما أَكْوَدانِ كُودَيانِ والجمع منهما أَكْوَدُونَ وأَكاوِدُ وكُوَدٌ وكُودَياتٌ كُدْتَ در اصل كَوُدْتَ بود ضمه بر واو دشوار داشتند نقل كرده بماقبل دادند واو بجهت اجتماع ساكنين افتاد بعده دال را بتا بدل كردند وتا را در تا ادغام كردند كُدْتَ شد يكاد در اصل يَكْوَدُ بود حركت واو نقل كرده بماقبل دادند پس از جهت فتحه ماقبل واو الف گشت يكاد شد واين لغت را بعضى از سمع تشبيع گويند اما ثلاثى منشعب كه در وحروف زائد باشد بر دو گونه است يكى آنكه ملحق برباعى باشد دوم آنكه ملحق برباعى نباشد اما آنكه ملحق برباعى باشد نيز دو گونه است يكى آنكه در والف وصل در آيد وديگر آنكه در والف وصل در نيايد اما آنكه در

الف وصل در ابتدائه باب است باب اول بر وزن افتعال چون الاجتناب
پرهیز کردن تصریفه اجتنب یجتنب اجتنابا فهو مجتنب و اجتنب یجتنب
اجتنابا فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتباس فرا چیدن
الاقتناص صید کردن الالتماس جستن الاعتزال یکسو شدن الاشتمال [illegible] الاختطاف
ربودن باب دوم بر وزن استفعال چون الاستنصار طلب یاری
کردن تصریفه استنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصر و استنصر یستنصر
استنصارا فهو مستنصر الامر منه استنصر والنهی عنه لا تستنصر الاستغفار آمرزش
خواستن الاستفسار پرسیدن الاستیفار رسیدن و رسانیدن الاستخلاف کسی را
بجای خویشتن یا بجای دیگری نشانیدن الاستمتاع برخورداری گرفتن کسی یا چیزی
بدانکه این باب لازم و متعدی هر دو آمده است باب سوم بر وزن انفعال
چون الانفطار شکافته شدن بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد تصریفه
انفطر ینفطر انفطارا فهو منفطر الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف
بازگشتن الانقلاب برگشته شدن باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب
لازم است چون الاحمرار سرخ شدن تصریفه احمر یحمر احمرارا فهو محمر الامر
منه احمر احمر احمرر والنهی عنه لا تحمر لا تحمر لا تحمرر الاخضرار سبز شدن الاصفرار

زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ باب پنجم

بر وزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن تصریفه ادهامّ

یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ الامر منه ادهامّ ادهامِّ ادهامَّ ادهامُّ والنهی عنه لا تدهامّ

لا تدهامِّ لا تدهامَّ الاشمیرار گندم گون شدن الاکمیتات کمیت شدن

اسپ الاشهیباب سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات بدانکه

این باب لازم است باب ششم بر وزن افعیعال چون الاخشیشان

سخت درشت شدن تصریفه اخشوشن یخشوشن اخشیشانا فهو مخشوشن

الامر منه اخشوشن والنهی عنه لا تخشوشن الاخریراق دریده شدن جامه الاخلیلاق

کهنه شدن جامه الاحلیلاء خوش شدن آب الاحدیداب کوژ شدن پشت بدانکه

این باب هم لازم است و در قرآن شریف نیامده است باب هفتم بر وزن

افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن تصریفه اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذا فهو مجلوّذ

الامر منه اجلوّذ والنهی عنه لا تجلوّذ الاخروّاط چوب تراشیدن الاعلوّاط

بگردن شتر آویخته بر سوار شدن یقال اعلوّط البعیر اذا تعلق بعنقه وعلاه

بدانکه ازین باب چیزی در قرآن نیامده است باب هشتم بر وزن افاعل

چون الاثّاقل گران بار شدن خود را گران بار ساختن تصریفه اثّاقل یثّاقل

اِفْعَلّا فهو مُفْعَلٌّ الامر منه افعل والنهی عنه لا تفعل الادراک دررسیدن

ودررسانیدن الاسَاقط میوه از درخت افکندن الاشتباه بهم مشکل شدن

الاصلاح با یکدیگر آشتی کردن **باب ششم** بروزن اِفْعَلّ چون الاکراک

شدن تصریفه اکتر یکتر اکترارا فهو مکتر الامر منه اکتر والنهی عنه لا تکتر

الاذیل جامه دربر کشیدن الاصحج راری کردن الاجنبب و رشدن الاوکرم

سپید مربسیق وباد کردن بدانکه اصل باب اَفّاعَل واَفْعَل تفاعل وتفعل بوده

تا را ساکن کرده بفا بدل کردند وفا را در فا ادغام کردند از جهت مجانست ومخرج

پس همزه وصل آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اما آنکه در الف وصل حرج

نیاید اثرانیج باب بیست **باب اول** بروزن افعال چون الاکرام گرامی شدن تصریفه

اکرم یکرم اکراما فهو مکرم واکرم یکرم اکراما فهو مکرم الامر منه اکرم والنهی عنه

لا تکرم الاسلام مسلمان شدن وگردن نهادن بطاعت الاذهاب بردن الاعلان آشکارا

کردن الاکمال تمام کردن بدانکه همزه امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزه قطعی است که

حذف کرده شده است از مضارع او یعنی تکرم که در اصل تاکرم بوده است از برای تخفیف

اکرم که در اصل ااکرم بوده است همزه ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اکرم شد

باب دوم بروزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه

صَرَّفَ یُصَرِّفُ تَصرِیفًا فهو مُصَرِّفٌ وَصُرِّفَ یُصَرَّفُ تَصرِیفًا فهو مُصَرَّفٌ
الامر منه صَرِّف والنهی عنه لا تُصَرِّف التکذیب الکِذّاب کسی را دروغگو ساختن التقدیم
پیش کردن پیش آوردن التمکین جای دادن باب سوم بوزن تَفَعُّل چون التقبّل
پذیرفتن تصریفه تَقَبَّلَ یَتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبِّلٌ وتُقُبِّلَ یُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبَّلٌ الامر منه
تَقَبَّلْ والنهی عنه لا تَتَقَبَّلْ التفکّه میوه خوردن التلبّث درنگ کردن التعجّب
شگفتن التبسّم دندان سپید کردن بدانکه در باب تفعّل وتفاعل هر جاکه دو تا در اول کلمه
جمع آیند روا باشد که یکی تا را حذف کنند باب چهارم بوزن مفاعله چون
المقاتلة والقتال بایکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتَلَ یُقاتِلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً
فهو مُقاتِلٌ وقُوتِلَ یُقاتَلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً فهو مُقاتَلٌ الامر منه قاتِلْ والنهی عنه لا تُقاتِلْ
المعاقبة والعِقاب بایکدیگر عذاب کردن المخادعة والخِداع فریفتن الملازمة
واللزام بهم لازم گرفتن المبارکة برکت بخدای عزوجل یا بکسی یا بچیزی المشارکة
باهم شریک شدن باب پنجم بوزن تفاعل چون التقابل بایکدیگر روبرو شدن
تصریفه تَقابَلَ یَتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابِلٌ وتُقُوبِلَ یُتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابَلٌ
الامر منه تَقابَلْ والنهی عنه لا تَتَقابَلْ التخاصم بایکدیگر خصومت کردن التخاطب
بایکدیگر پنهان گفتن التعارف بایکدیگر شناختن التفاخر بایکدیگر فخر کردن اما باب ششم

١١

بر دو گونه است یکی مجرد که در وی حرف زائد نباشد و دوم منشعب که در وی
حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن یک باب است باب اول
بر وزن فَعْلَلَة چون البَعْثَرَة انگیختن تصریفه بَعْثَرَ یُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً و بِعْثَاراً
فهو مُبَعْثِرٌ و ذاك مُبَعْثَرٌ الامر منه بَعْثِرْ والنهی عنه لا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَة گردانیدن الکَرْبَلَة
ساختن القَنْطَرَة پل بستن الزَّعْفَرَة رنگ کردن بزعفران اما باب منشعب آن باشد
که در وی حرف زائد باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل باشد دیگر آنکه در وی همزه
وصل نباشد اما آنکه در وی همزه وصل نباشد آن نیز یک باب است باب اول
بر وزن تَفَعْلُل چون التَّسَرْبُل پیراهن پوشیدن تصریفه تَسَرْبَلَ یَتَسَرْبَلُ تَسَرْبُلاً
فهو مُتَسَرْبِلٌ الامر منه تَسَرْبَلْ والنهی عنه لا تَتَسَرْبَلْ التَّبَرْقُع برقع پوشیدن التَّزَنْدُق
زندیق شدن التَّجَرْثُم ... اما آنکه در وی همزه وصل در آید آن دو باب است
و آن هر دو باب لازم است باب اول بر وزن اِفْعِنْلَال چون الاِبْرِنْشَاق
شاد شدن تصریفه اِبْرَنْشَقَ یَبْرَنْشِقُ اِبْرِنْشَاقاً فهو مُبْرَنْشِقٌ الامر منه
اِبْرَنْشِقْ والنهی عنه لا تَبْرَنْشِقْ الاِخْرِنْجَام جمع شدن الاِعْلِنْدَاح فراخ شدن
جایگاه الاِعْرِنْکَاس سیاه شدن موی الاِسْلِنْقَاء بر قفا افتادن بدانکه این باب
در قرآن شریف نیامده است باب دوم بر وزن اِفْعِلَّال چون الاِقْشِعْرَار موی بر تن خاستن

تقشعر یقشعر اقشعرارا اقشعرا فهو مقشعر الامر منه اقشعر اقشعرا اقشعرن والنهی عنه

لاتقشعر لاتقشعر الاقشطرار سخت ناخوش شدن الاشقعرار پراگنده شدن

الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم الاشمهرار سخت شدن بدانکه این باب در قرآن

آمده است کما قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم

اما ملاقی چهار فصل است که ملحق برباعی است نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد دوم آنکه

ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هفت باب است باب اول

بروزن فعللة بتکرار لام چون الجلببة چادر پوشیدن تصریفه جلبب یجلبب

جلببة فهو مجلبب وجلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب الامر منه جلبب والنهی عنه

لاتجلبب الشملة خشتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن باب دوم بروزن

فعلنة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن

تصریفه قلنس یقلنس قلنسة فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لاتقلنس

ولیس فی القرآن باب سوم بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین چون

الجوربة پاتابه پوشیدن تصریفه جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر

جورب والنهی عنه لاتجورب الحوقلة سخت پیر شدن ولیس فی القرآن باب چهارم

بروزن فعولة بزیادة الواو بین العین واللام چون القلسوة کلاه پوشیدن

تصریفه سَرْوَلَ یُسَرْوِلُ سَرْوَلَةً فهو مُسَرْوِلٌ الامر منه سَرْوِلْ والنهی عنه
لا تُسَرْوِلْ الجهورة آواز بلند کردن ولیس فی القرآن باب پنجم بر وزن فَیْعَلَة بزیادة الیاء بین الفاء والعین
والعین چون الخَیْعَلَة پیراهن بی آستین پوشیدن تصریفه خَیْعَلَ یُخَیْعِلُ خَیْعَلَةً فهو
مُخَیْعِلٌ و خُوعِلَ یُخَیْعَلُ خَیْعَلَةً فهو مُخَیْعَلٌ الامر منه خَیْعِلْ والنهی عنه لا تُخَیْعِلْ الخیعلة پیراهن کوتاه
ویقال ان الیاء فیه مبدلة من الهمزة المُسَیْطِرَة گماشته شدن چنانچه فی القرآن کما
قال الله تعالی لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ بدانکه خُوعِلَ در اصل خُیْعِلَ بود از جهت ضمه ما قبل یا
واو گشت خُوعِلَ شد باب ششم بر وزن فَعْیَلَة بزیادة الیاء بین العین واللام چون
الشَّرْیَفَة افزونی برگهای کشت بدن تصریفه شَرْیَفَ یُشَرْیِفُ شَرْیَفَةً فهو مُشَرْیِفٌ الامر
شَرْیِفْ والنهی عنه لا تُشَرْیِفْ الجریة زرا ندودن ولیس فی القرآن باب هفتم
بر وزن فَعْلاة بزیادة الالف المبدلة من الیاء بعد اللام چون القَلْسَاة کلاه
پوشانیدن اصله قَلْسَیَةٌ فانقلبت الیاء الفاً لتحرکها وانفتاح ما قبلها تصریفه قَلْسَی
قَلْسَاةً فهو مُقَلْسٍ و قُلْسِیَ یُقَلْسَی قَلْسَاةً فهو مُقَلْسًی الامر منه قَلْسِ والنهی عنه لا تُقَلْسِ
[illegible]دن ولیس فی القرآن بدانکه قَلْسَی در اصل قَلْسَیَ بود چون یا متحرک ما قبل
[illegible]ن یا بالف بدل کردند قَلْسَی شد و یُقَلْسِی در اصل یُقَلْسِیُ بود ضمه بر یا دشوار داشتند
ساکن کردند یُقَلْسِی شد مُقَلْسٍ در اصل مُقَلْسِیٌ بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند

التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد تقلّس شد قلیسی بر اصل خود است
تقلّسی در اصل تقلسیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت تقلسی شد تقلّس گر
در اصل تقلسیٌ بود یا را از جهت فتحهٔ ما قبل یا الف کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین
الف افتاد تقلسی شد قلیس در اصل قلیسی بود یا بعلت جزمی افتاد قلیس شد لاتقلّس در اصل
لاتقلّسی بوده است یا نیز بعلت جزم افتاد لاتقلّس شد اما آنکه ملحق بر باب
متشعب با آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم آنکه ملحق به تجمع
باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آن را هشت باب است باب اول وزن تفعلل
بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن تصریفه
تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب النهی عنه لاتجلبب التغیر
کر و کوه شدن لیس فی القرآن باب دوم بر وزن تفعول بزیادة التاء قبل الفاء و الواو
بین العین و اللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس یتقلنس تقلنسا فهو متقلنس
الامر منه تقلنس والنهی عنه لاتقلنس ولیس فی القرآن باب سوم بر وزن تمفعل
بزیادة التاء و المیم قبل الفاء چون التمسکن مسکنت و زاری پیدا کردن تصریفه
تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لاتتمسکن التمندل ایضا مثله
بستن یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده بالمندیل اعلم ان هذا الباب شاذ

بل من قبيل التفعل على توهم الميم اصلا باب چهارم بر وزن تفعلت بزيادة
التاء قبل الفاء وبعد اللام چون التعفرت خبيث شدن يقال تعفرت الرجل اذا
صار عفريتا اى خبيثا تصريفه تعفرت يتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه
تعفرت والنهى عنه لا تتعفرت اعلم ان هذا الباب غريب باب پنجم بر وزن
تفوعل بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء والعين چون التجورب پاتابه پوشيدن
تصريفه تجورب يتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهى عنه لا تتجورب
التكوثر بسيار شدن ليس فى القرآن باب ششم بر وزن تفعول بزيادة التاء
قبل الفاء والواو بين العين واللام چون التسرول ازار پوشيدن تصريفه
تسرول يتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه تسرول والنهى عنه لا تتسرول
التمهور گستاخى شدن ليس فى القرآن باب هفتم بر وزن تفيعل بزيادة التاء
قبل الفاء والياء بين الفاء والعين چون التخيعل پيراهن بى آستين پوشيدن
تصريفه تخيعل يتخيعل تخيعلا فهو متخيعل الامر منه تخيعل والنهى عنه لا تتخيعل
بى سامان التشيطن نافرمانى كردن اينكه اين باب در قرآن شريف نيامده باب
بر وزن تفعلى بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تفعلل بوده است ضمه لام
بكسره بدل كردند پس ياء شد پس ساكن شد التقاء ساكنين ميان يا و تنوين

This book was taken from the Library on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

ف ٩٣٤٦٥م

ح٢٠م
٣ن

٨٤٦٦

منتخب

DATE	NO.	DATE	NO.